

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال نهم، شماره ۳۶، تابستان ۱۳۹۶
صفحات: ۴۸-۲۳
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۲۱؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۲/۲۴

چالش‌های نظام بین‌الملل پساجنگ سرد و هژمونی ایالات متحده آمریکا

دکتر علیرضا رضائی*

چکیده

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، برای بسیاری از اندیشمندان روابط بین‌الملل و سیاستمداران نویدبخش ایجاد یک نظم جدید بین‌المللی در قالب نظام بین‌الملل پساجنگ سرد بود، چرا که در نظر اولیه سقوط یکی از دو ابرقدرت بین‌المللی، باعث کاهش درگیری‌ها در مناطق مختلف به عنوان زیرسیستم نظام بین‌الملل می‌شد. در گذار از ساختار دوقطبی، آمریکایی‌ها خود را پیروز جنگ سرد دانسته و تلاش نمودند تا موقعیت خود را در نظام بین‌الملل تثبیت کنند. این امر به مفهوم تلاش دولتمردان آمریکایی برای تثبیت هژمونی خود در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد بود. اما هنگامی که ساختار قدرت در سیاست بین‌الملل تغییر می‌یابد، در آن شرایط امکان و بستر همکاری‌ها و چالش‌های جدیدی به وجود آمده و الگوی روابط بین‌الملل باز یگران خارج از ساختار سنتی تنظیم خواهد شد. در این راستا پس از پایان جنگ سرد شاهد چالش‌هایی در عرصه نظام بین‌الملل هستیم که بخشی از آن مرتبط با فروپاشی نظم مبتنی بر ساختار دوقطبی، و بخش دیگر نیز ناشی از شرایط جدید و نظام بین‌الملل پساجنگ سرد می‌باشد. در این مقاله سعی بر آنست تا به این پرسش پاسخ داده شود که چالش‌های کنونی نظام بین‌الملل پساجنگ سرد (چالش‌های ساختاری، نهادی، ارزشی و رفاهی) چه نقشی در استمرار یا عدم استمرار هژمونی ایالات متحده آمریکا در این نظام دارد؟ در پاسخ به نظر می‌رسد که استمرار هژمونی ایالات متحده آمریکا در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد، ارتباط مستقیمی با کاهش چالش‌های مذکور از طریق اجماع بین‌المللی پیرامون الگوی مطلوب از نظم بین‌المللی دارد.

کلیدواژه‌ها

نظام بین‌الملل پساجنگ سرد، نظم بین‌المللی، هژمونی آمریکا، چالش‌های هژمون.

Alirezarezaei@gmail.com

*دانشیار روابط بین‌الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران

۱. بیان مساله

در طول دوران جنگ سرد الگویی از نظم قابل تشخیص بود که بر مبنای ساختار دوقطبی و رقابت نظامی بین دو ابرقدرت و متحدانشان متکی بود. پایان جنگ سرد - به معنای پایان شرایط ساختاری که به رقابت بین اتحاد شوروی و ایالات متحده، دشمنی عقیدتی بین سرمایه داری و کمونیسم، تقسیم اروپا و گسترش تعارضات از مرکز نظام بین‌الملل به حاشیه آن - در تبیین نظام بین‌الملل، در نقش و کارکرد دولت - ملت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی و در سطحی کلان در روابط بین‌الملل؛ نقطه عطفی به شمار می‌آید. این رویداد نشان دهنده پایان ساختار دوقطبی بود که بر اساس رقابت میان دو بلوک قدرت به رهبری ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی شکل گرفته بود، و پس از جنگ جهانی دوم، نظام بین‌الملل آن را مفروض می‌انگاشت. با سقوط ساختار دوقطبی، نوعی سردرگمی، بلاتکلیفی و تا حدودی خوشبینی نسبت به آینده راه، هم در عرصه تئوریک و هم در عرصه عمل شاهد هستیم.

از فردای پایان جنگ سرد، نظریه پردازان روابط بین‌الملل به اندیشه ورزی و نگارش مطالبی درباره آینده نظام بین‌الملل و تحلیل موقعیت‌های ثبات و بی‌ثباتی در آن، پرداختند. هریک از اندیشمندان در تحلیل ثبات و بی‌ثباتی در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد مسأله را از منظری خاص مطرح ساختند. در دوره انتقالی پس از فروپاشی ساختار دوقطبی جنگ سرد، مباحث فراوانی در مورد ماهیت و آینده ساختار نظام بین‌الملل در محافل آکادمیک مطرح شده است. نظام تک قطبی، نظام سلسله مراتبی و نظام یک - چندقطبی از جمله مفاهیمی بود که برای تبیین وضعیت موجود و چشم انداز نظام بین‌الملل مورد استفاده قرار گرفت. به همین جهت یکی از ویژگی‌های اصلی نظم پساجنگ سرد و پسایازده سپتامبر، دغدغه آن درباره ساختار نظام بین‌المللی معاصر می‌باشد که در قالب آن چگونگی توزیع قدرت میان قدرت‌های بزرگ مطرح می‌گردد. آنچه که تقریباً اجماعی کلی درباره آن وجود دارد این است که یکی از عوامل تعیین کننده و اصلی نظم موجود، مربوط به نقش محوری ایالات متحده آمریکا و تمایل این کشور به مداخله در روند کلی حفظ نظم در نظام بین‌الملل معاصر است. این نظم که می‌توان آنرا «نظم هژمونیک» نامید، مبتنی بر یکجانبه گرایی آمریکاست. نظم هژمونیک دارای مشخصات زیر است:

الف) قدرت هژمون در نظام بین‌المللی در موقعیت اقتصادی برتری قرار دارد و دارای غالب منابع مادی است؛

ب) قدرت هژمون بر اساس منافع خودخواهانه‌اش، در پی تأمین منافع امنیتی، اقتصادی و ایدئولوژیکی خودش می‌باشد؛

ج) با توجه به برتری هژمون در زمینه نظامی و اقتصادی نسبت به سایر دول در نظام بین‌المللی، به تنهایی بزرگترین قدرت در این نظام است و بنابراین نظام بین‌الملل بر محور قطبیت آن می‌باشد؛

د) قدرت هژمون به طور هدفمند، برتری قدرت خود را به منظور ثبات نظام بین‌المللی اعمال می‌کند؛

ه) اگر نظامی هژمون محور شود، عملکرد سیستم مانع از بروز آتارشی شده و ساختار سلسله مراتبی در آن شکل می‌گیرد.

و) قدرت هژمون در این نظم تلاش می‌کند اهداف خود را در ابتدا در قالب ایده‌ها طرح و سپس با توجه به بازخورد مثبت و منفی آن، عملیاتی سازد (لاین، ۱۳۸۶: ۱۶۳).

نکته شایان ذکر در نظم پساجنگ سرد، اینست که هژمونی یک مفهوم نسبی است و نه مطلق، به همین جهت هیچ دولتی بر نظام بین‌المللی کنترل کامل ندارد و مسلماً توانایی قدرت هژمون در شکل دادن به برون‌دادهای بین‌المللی با محدودیت‌هایی روبرو است. قدرت به این معنی نیست که یک دولت توانایی خودش را در هر زمان و به هر روش به کار گیرد، اما قدرت هژمون به او کمک می‌کند تا نسبت به دولت‌های دیگر موقعیت بهتری در انتخاب همان روش داشته باشد. این نکته بدین جهت حائز اهمیت است که با مشاهده چنین موردی، به سرعت نوع نظم هژمونیک پساجنگ سرد را زیر سؤال نبریم. در نظم هژمونیک پساجنگ سرد، ایالات متحده همیشه همه چیزهایی را که می‌خواهد بدست نمی‌آورد، اما می‌تواند بیشتر چیزهایی را که می‌خواهد در مواقعی تأمین نماید و همین طور می‌تواند بیش از سایر دولت‌ها بر دولت‌های دیگر تأثیرگذار باشد.

نکته قابل تأمل این است که چالش‌های کنونی نظام بین‌الملل پساجنگ سرد (چالش‌های ساختاری، نهادی، ارزشی و رفاهی) چه نقشی در استمرار یا عدم استمرار هژمونی ایالات متحده آمریکا در این نظام دارد؟ و دیگر اینکه آیا هژمونی ایالات متحده آمریکا در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد در قالب نظم هژمونیک مبتنی بر یکجانبه‌گرایی تداوم خواهد داشت یا خیر؟ در پاسخ به این پرسش اندیشمندان بسیاری با مبنا قرار دادن سطح تحلیل دولت ملی درصدد یافتن پاسخی برای این پرسش بوده‌اند. اندیشمندانی نظیر جان ایکنبری، ویلیام ولفورث، جان

اون، توماس رایس، مایکل ماستاندو و ... از جمله این اندیشمندان می‌باشند (ایکنبری، ۱۳۸۲). فی الواقع در پاسخ به سؤال اصلی این فرضیه مطرح می‌شود که استمرار هژمونی ایالات متحده آمریکا در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد، ارتباط مستقیمی با کاهش چالش‌های مذکور از طریق اجماع بین‌المللی پیرامون الگوی مطلوب از نظم بین‌المللی دارد. به عبارت دیگر تداوم هژمونی ایالات متحده آمریکا منوط به حل چالش‌های ساختاری، نهادی، ارزشی و رفاهی است؛ در غیر این صورت نظام بین‌الملل با تحولات جدی مواجه می‌گردد.

۲. تعریف مفاهیم

۲-۱. نظام بین‌الملل

نظام فراگیرترین سطح تحلیلی است که می‌توان اختیار کرد و کل تعاملات صورت گرفته در درون نظام و محیط آن را در بر می‌گیرد. اندیشه نظام، یک مفهوم تحلیلی است که بی‌گمان می‌بایست چارچوب و اجزای آنرا جهت تحلیل مطلوب مشخص نمود. در این راستا برآنم که نظام بین‌المللی محیطی است که در آن واحدهای سیاست بین‌الملل عمل می‌کنند، به طوری که رفتارها، جهت‌گیری‌ها، نیت‌ها و خواسته‌های واحدهای مزبور ضمن تأثیرپذیری از نظام بین‌الملل، آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هدف این نظام رسیدن به نظم است که در سایه آن واحدها بتوانند اهداف خود را پیگیری کنند.

هر نظام بین‌المللی دارای ساختاری است که بیان‌کننده نحوه توزیع قدرت میان واحدها و عناصر شکل‌دهنده نظام است. در این جزء از نظام بین‌الملل، ساختار توزیعی (یعنی قطب بندی قدرت) مورد بررسی قرار می‌گیرد. ساختار قطبی^۱، تعداد قدرت‌های بزرگ مستقل و مناسبات متقابل آنهاست. همچنین دارای فرآیندی است که بیان‌کننده نحوه تعاملات میان بازیگران نظام است. که اغلب تئوری‌های روابط بین‌الملل تعاملات بازیگران را در شرایط آنارشیک تبیین می‌کنند. بازیگران، جزء دیگری از نظام بین‌الملل است که بیان‌کننده واحدهای نظام است. بازیگران متعددی در سطح نظام بین‌الملل فعالیت می‌کنند که مهم‌ترین آنها دولت‌ها هستند. ماهیت نظام بین‌الملل به معنای هدف از کنش و واکنش‌های میان بازیگران هم جزء آخر از نظام بین‌الملل است که ما را در تبیین هر چه بهتر نظام بین‌الملل یاری می‌کند (هالیس و اسمیت، ۱۳۸۵: ۳۱؛ بوزان و لیتل، ۱۳۸۶: ۴۵).

۲-۲. نظم بین‌المللی

هدف اصلی نظام بین‌الملل دستیابی به نظم است. به همین جهت می‌توان علم روابط بین‌الملل را به‌عنوان علم مطالعه نظم سیستمی تعریف کرد. موضوع اصلی، پدیده نظم می‌باشد که این نظم متغیر وابسته‌ای است که تحت تأثیر متغیرهای مستقل موجود در محیط عینی (نظام بین‌الملل) می‌باشد.

در این مقاله منظور از مفهوم نظم بین‌المللی «تدبیر ترتیبات میان دولت‌هاست»^۱ به گونه‌ای که مطالبه جاری برای نظم در حوزه‌های اصلی مورد تأکید را برآورده نماید». به عبارت بهتر نظم بین‌المللی الگویی از فعالیت‌های بین‌المللی می‌باشد که اهداف اساسی جامعه دولت‌ها را حفظ می‌کند. در تعریف نظم بین‌المللی درک عمومی^۲ از این مفهوم مد نظر است، که در مقابل استفاده سیاستمداران - همانند روسای جمهور آمریکا - از این اصطلاح قرار می‌گیرد. آن‌ها این مفهوم را در جهت تشریح یا توجیه برخی سیاست‌ها که در پی ترویج آن هستند، به کار می‌برند. آنچنان که برخی محققان این مفهوم را جهت تشریح سیاست خارجی خاص برخی دولتمردان حکومتی بکار می‌برند. هر چند نظم بین‌المللی یک پدیده یک بعدی^۳ نیست، اما هر تدبیری در ترتیبات میان دولت‌ها را هم نمی‌توان نظم بین‌المللی تعریف نمود. بلکه این مسأله متکی بر تقاضای کنونی برای نظم در حوزه‌های اصلی زیر است:

- ایجاد موازنه سیاسی - نظامی قدرت؛

- کارآمدی نهادهای بین‌المللی در تدبیر امور جهانی (حکومت مداری)^۴؛

- افزایش سهم ایده‌ها در ایجاد فرهنگ ضد آنارشیک؛

- تلاش نیروهای اقتصادی سرمایه داری جهانی در ایجاد رفاه و پیشرفت همه کشورها.

شایان ذکر است که نظم بین‌المللی را نمی‌توان به یکی از موارد مذکور تقلیل داد. جنبه‌های چشم‌گیر هر یک از چهار بعد مذکور باید در یک تحلیل جامع از نظم بین‌المللی موجود باشد. در بحث از نظم بین‌المللی می‌بایست بین «تقاضا برای نظم»^۵ و «عرضه نظم»^۶ تمایز قائل شویم، چرا که بسیاری از بازیگران نظام بین‌الملل بیش از آنکه در ایجاد سازوکارهای نظم

1. Governing of Arrangements Among States
2. Generic Sense
3. One-dimensional
4. Governance Networks
5. Demand for Order
6. Supply of Order

بین‌المللی دخیل باشند، به عنوان متقاضی نظم بین‌المللی عمل می‌نمایند. همچنین شایان ذکر است که در بحث بازیگران نظام بین‌المللی، نظم بیش از آنکه متکی بر افراد و بازیگران غیردولتی باشد، متکی بر دولتهاست. دولتها نخستین موجودیت‌های نظام بین‌الملل هستند (رضائی، ۱۳۸۸: ۴۲).

۲-۳. چالش‌های نظام بین‌الملل

چالش در نظام بین‌المللی به معنای عواملی است که در رسیدن نظام بین‌الملل به هدف اصلی خود، یعنی نظم بین‌المللی، بصورت مانع عمل می‌کنند. بدین ترتیب در این مقاله، با مبنا قرار دادن دیدگاه تئوری‌های مطرح در روابط بین‌الملل و حوزه‌های اصلی نظم بین‌المللی، چالش‌های نظام بین‌المللی موارد زیر در نظر گرفته می‌شوند:

- چالش ساختاری؛ عدم توازن قدرت میان قدرت‌های بزرگ؛
- چالش نهادی؛ ضعف کارآیی نهادهای بین‌المللی در تدبیر امور جهانی؛^۱
- چالش ارزشی؛ ضعف ارزشهای عمومی جهانی و رشد ارزش‌های موجد دشمنی و مغایر نظم؛
- چالش رفاهی؛ شکاف میان ملل غنی و فقیر.

۳. چارچوب تئوریک بحث

تئوری‌های روابط بین‌الملل از مناظر مختلفی به بحث نظم و بی‌نظمی یا به عبارتی چالش و عدم چالش در نظام بین‌المللی می‌پردازند، اما می‌توان مجموع پاسخ‌های تئوری‌های مذکور را در چهار دسته تقسیم بندی کرد:

رنالیست‌ها که بیشتر آن‌ها را طرز فکر اصلی در روابط بین‌الملل می‌خوانند، پاسخ خود را در یک مفهوم، یعنی «موازنه» ارائه نموده‌اند. رنالیست‌ها برآنند که نظم در نظام بین‌الملل از طریق موازنه قدرت ایجاد خواهد شد. رنالیست‌ها در تبیین مسأله موازنه و نظم بین‌المللی در چارچوب آنارشیک نظام بین‌المللی، از مفاهیم متعددی نظیر موازنه تهدید، موازنه سخت و موازنه نرم بهره می‌گیرند (Vasquez & Elman, 2003:16).

رنالیست‌ها برآنند که «در هر گونه نظم بین‌المللی یکپارچگی قدرت قویتر هم لازم و هم ناگزیر است، ولی چنین وضعی با تهدید امپریالیسمی نو همراه است. در مقابل این خطر استبداد، به منظور حمایت از دولتها باید موازنه قدرت را نهادی کرد» (رنگر، ۱۳۸۶: ۹۳).

هدلی بول هم در ارتباط با کارویژه‌های موازنه قدرت در رابطه با نظم بین‌المللی، بر سه کارویژه تأکید می‌نماید: «الف) وجود موازنه عمومی قدرت در کل نظام بین‌المللی، به جلوگیری از استحاله نظام به یک امپراتوری عالمگیر به واسطه غلبه یک قدرت بر دیگران کمک می‌کند. تا هنگامی که این موازنه به بقای خود ادامه می‌دهد هیچ یک از قدرتهای بزرگ امکان برپاسازی یک حکومت جهانی را به اتکای زور ندارد؛ ب) وجود موازنه محلی قدرت به حفظ استقلال دولت‌های واقع در مناطق خاص، در مقابل جذب یک قدرت برتر محلی، یا رفتن به زیر سلطه آن کمک کرده است؛ ج) هر جا موازنه عمومی و محلی قدرت هر دو وجود داشته‌اند، شرایط مساعدی را فراهم ساخته‌اند که تحت آن، سایر نهادهایی که نظم بین‌المللی به آن‌ها بستگی دارد (دیپلماسی، جنگ، حقوق بین‌الملل، مدیریت قدرتهای بزرگ) قدرت عمل یافته‌اند» (بول، ۱۳۸۰: ۹۴).

کنت والتز بر آنست که اگر قرار باشد برای نظام بین‌الملل یک تئوری مشخص و متمایز وجود داشته باشد بدون شک تئوری موازنه قوا می‌باشد. از منظر وی دولت‌ها به صورت مکرر در رفتارهای موازنه بخش درگیر می‌شوند، حتی اگر موازنه هدف آن‌ها باشد یا خیر. انتظار این نیست که موازنه همیشه باقی بماند لکن با از بین رفتن موازنه، دوباره موازنه شکل خواهد گرفت و این امر جامعه پذیری سیستمی را به دنبال خواهد داشت (Waltz, 1979:118).

در نظم رئالیستی بیشتر قدرتهای بزرگ و ساختارهای شکل یافته از تعاملات آن‌ها مدنظرند. به همین جهت ساختاری مانند موازنه (در قالب‌های گوناگون موازنه قدرت، موازنه نرم، موازنه سخت، موازنه تهدید) به عنوان یکی از مکانیسم‌های اصلی حفظ نظم در سطح بین‌المللی مورد توجه قرار می‌گیرد. دیدگاه رئالیست‌ها را در این ارتباط می‌توان در جدول زیر خلاصه کرد:

جدول (۱): مشخصات نظم موازنه محور

علل بی‌نظمی و جنگ	ساختار نظام بین‌الملل	بازیگران نظام بین‌الملل	فرآیند نظام بین‌الملل	ماهیت نظام بین‌الملل
	دولت محوری با توزیع نابرابر قدرت میان دولت‌ها. بازیگران غیر دولتی نمایندگان دولت‌ها هستند	دولت‌ها با توانایی‌های نابرابر ولی با وظایف یکسان	بازی با حاصل جمع صفر و تعیین کنندگی ساختار در شرایط آنارشیک	حفظ موازنه قدرت جهت بقا و امنیت

لیبرالیست‌ها در ارائه راهکار برای ایجاد نظم در سطح بین‌المللی، در نظریات خود بر «نهادها» تمرکز می‌کنند. لیبرال‌ها برآنند که به کمک نوع خاصی از نهادهای رسمی یا غیر رسمی بین‌المللی یا داخلی می‌توانیم به نظم بین‌المللی دست پیدا کنیم. نهادهایی که می‌توانند ستیز بر سر دستیابی به قدرت را با تشویق رفتار مبتنی بر همکاری جایگزین نمایند.

لیبرالیست‌ها برآنند که شکل‌گیری سطح بالایی از نهادینه شدن روابط بین دولت‌ها در جامعه بین‌المللی به کمک نهادهای بین‌المللی، عدم اطمینان و عدم اعتماد بین دولت‌ها را در ساختار آنارشیک بین‌المللی کاهش می‌دهد. نهادهای بین‌المللی بویژه با ایجاد جریانی از تبادل اطلاعات و گفتگوی بین دولت‌ها سبب شفاف شدن روابط آن‌ها در نتیجه ایجاد اعتماد بیشتر بین آن‌ها می‌گردند. از سوی دیگر این نهادها ترس دولت‌ها از یکدیگر را کاهش می‌دهند. بعلاوه آن‌ها چارچوب مناسبی را برای مذاکره دولت‌ها با یکدیگر برای حل مسائل مشترک و همکاری برای دستیابی به اهداف مشترک فراهم می‌آورند. به‌طور خلاصه نهادها و رژیم‌های بین‌المللی، فضای بین‌المللی را ایجاد می‌کنند که در آن انتظار یک صلح پایدار توسعه پیدا کند (Nye, 1997:38-39).

به عبارت بهتر، از منظر این دیدگاه «نهادهای بین‌المللی، به صورت رژیم‌ها، قوانین، معاهدات یا سازمان‌ها به فراهم شدن شرایط لازم برای همکاری کمک می‌کنند. نهادها با داشتن قواعدی درباره اینکه نقض یک رابطه چیست به بالا رفتن اعتماد هر دولت از اینکه مورد بهره‌کشی قرار نخواهد گرفت و حرکت همیارانه خودش پاسخ مشابهی خواهد گرفت کمک می‌کنند. نهادها با برقراری سازوکارهای رسمی برای نظارت و مراقبت، دولت‌ها را قادر می‌سازند تا ببینند سایر دولت‌ها مشغول انجام چه کاری هستند و از این طریق هم، این اطمینان را تقویت می‌کنند که عهدشکنی پنهان نخواهد ماند و اقدام همیارانه‌تر پی خود اقدامی همیاری را خواهد آورد... نهادها با رسمیت بخشیدن به این مناسبات کمک می‌کنند تا نرخ کم شماری دستاوردهای آینده برای هر دولت کاهش یابد و در عین حال انتظار هر دولت را در این مورد که رابطه در آینده ادامه خواهد یافت تقویت می‌کنند» (هوپف، ۱۳۸۶:۴۷۱).

در نظم لیبرالیستی تأکید باز هم بر نظم برخواسته از کنش‌های دولتی است، اما در قالب نهادها و سازمان‌های بین‌المللی در نظر گرفته می‌شوند. در این دیدگاه به مکانیسم نهادی جهت اجرای حقوق بین‌الملل به عنوان یک ابزار مشروع نگریسته می‌شود. دیدگاه لیبرالیست‌ها را در ارتباط با مسأله نظم بین‌المللی می‌توان در جدول زیر خلاصه کرد:

جدول (۲): مشخصات نظم نهاد محور

علل بی نظمی و جنگ	ساختار نظام بین الملل	بازیگران نظام بین الملل	فرآیند نظام بین الملل	ماهیت نظام بین الملل
پیروی دولت‌ها از نفع شخصی خودپرستانه و نبود همکاری	چند محوری با توزیع تقریباً برابر قدرت میان دولت‌ها و مجموعه‌ای از بازیگران غیر دولتی	نهادها و رژیم‌های بین‌المللی در کنار دولت‌ها	بازی با حاصل جمع متغیر و تعیین کنندگی ساختار در شرایط پیچیدگی	گسترش همکاری‌ها جهت رفاه هر چه بیشتر

منبع: (رضائی، ۱۳۸۸)

سازه‌انگاران در تبیین مسأله نظم با تکیه بر «ایده‌ها» بر جنبه اجتماعی نظم و بر واقعیتی که آن را به وجود آورده تکیه می‌کنند. از دیدگاه سازه‌انگاران، نظام بین‌المللی جامعه‌ای است که در آن پایبندی دولت‌ها به هنجارها و مقررات مشترک در حوزه‌های گوناگون شرط مشارکت شان در این نظام است. به همین جهت در روابط بین‌الملل قدرت غیرمادی را در کنار قدرت مادی در نظام بین‌المللی حائز اهمیت می‌دانند. سازه‌انگاری، گستره ایده‌ها یا نظام‌های معنایی^۱ را به عنوان پایه‌ای برای تحلیل نظم بین‌المللی در نظر می‌گیرد، که به طور عمده می‌توان آن‌ها را ارزش‌های عمومی جهانی دانست که نبودشان سبب تضعیف نظم و حتی رواج ارزش‌هایی می‌شود که می‌تواند باعث برهم خوردن نظم و گسترش دشمنی‌ها گردد. آن‌ها برآنند که اگر علاقمندیم که نظام مرکب از دولت‌ها چگونه کار می‌کند، باید موجودیت دولت‌ها را مسلم فرض کنیم، چرا که نظریه نظام محور نمی‌تواند دولت را کلاً به مشکله تبدیل کند زیرا این کار باعث تغییر موضوع می‌شود و مسأله از نظریه‌ای درباره دولت به نظریه دولت تبدیل می‌شود. از آن جا که کنشگران هویت‌های متعددی دارند و این هویت‌ها دلالت بر منافع متعددی دارند، نمی‌توان از پیش و از بیرون، منافع یکسانی را به همه دولت‌ها نسبت داد. چون قدرت، هم مادی و هم معنایی و گفتمانی است. آنارشی مشکل نظم را که مشکلی متمایز و مهم برای سیاست بین‌الملل است در پی دارد. این آنارشی در سطح کلان می‌تواند سه نوع ساختار داشته باشد که بستگی به نوع نقش‌هایی دارد که در نظام مسلط‌اند. نقش‌ها عبارتند از نقش دوستی، دشمنی و رقیب بودن، که هر یک به ترتیب ساختارهای کانتی، هابزی و لاکئی را منجر می‌شوند، زیرا

1. System of Meaning

مبتنی بر بازنمایی‌هایی از دیگری هستند که حالت خود بر اساس آن تعریف می‌شود (ونت، ۱۳۸۴: ۳۸۰).

در نظم سازه انگارانه تلاش می‌شود بر قواعد و مکانیسم‌های معنایی و هنجاری تأکید بیشتری شود. لذا بر ارزش‌های عمومی جهانی و اخلاق مشترک بشری به عنوان ابزار تأمین نظم نگریسته می‌شود. دیدگاه سازه انگاران را در ارتباط با مسأله نظم بین‌المللی می‌توان در جدول زیر خلاصه کرد:

جدول (۳): مشخصات نظم ایده محور

علل بی نظمی و جنگ	ساختار نظام بین‌الملل	بازیگران نظام بین‌الملل	فرآیند نظام بین‌الملل	ماهیت نظام بین‌الملل
حاکم نبودن فرهنگ کانتی	- توجه به ساختارهای مادی و معنایی در نظام بین‌الملل - قوام بخشی دوجانبه ساختار و کارگزار	تاکید بر بازیگران دولتی به دلیل اهمیت تاریخی فعلی آن‌ها و نه اهمیت ذاتی آن‌ها. همچنین امکان نظری جذب بازیگران غیردولتی را دارد.	وجود سه نوع ساختار آنارشی؛ ساختارهابزی (دشمن)، ساختار لاکی (رقیب)، ساختار کانتی (دوست).	منافع بازیگران زاده هویت آنهاست که در فرایند تعامل آموخته می‌شوند. ساختارهای شناختی مشترک به عنوان بستر منابع مادی، معنای لازم برای کنش را فراهم می‌سازد.

منبع: (رضائی، ۱۳۸۸)

رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل متمرکز بر این نکته است که اقتصاد جهانی و نظام سیاسی بین‌المللی نمی‌توانند جدا از یکدیگر تحلیل شوند. به همین جهت در تبیین مسأله نظم از منظر رهیافت‌های سه گانه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، مفهوم «عدالت» را در تحلیل خود از نظم مورد نظرشان طرح می‌کنند.

از منظر رهیافت‌های سه گانه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، سرمایه داری هم از طریق دولت‌ها و هم فراتر از دولت‌ها عمل می‌کند و به همین دلیل یکی از مؤلفه‌های مهم تغییر هویت آن‌ها و عامل مهمی در ایجاد نظم یا بی نظمی در سطح نظام بین‌المللی به شمار می‌رود. به همین جهت می‌بایست تأثیر هماهنگی اخیر بین منافع دولت و سرمایه داری را در قالب درهم تنیدگی منافع متقابل آن‌ها، در مسأله نظم در نظام بین‌الملل، مورد بررسی قرار داد. این فرآیند که امروزه از آن تحت عنوان «جهانی شدن اقتصاد» نام می‌برند، نقش شایان اهمیتی در

گسترش نظام سرمایه داری در گستره جهانی ایفا نموده است. سوی اینک این فرآیند تغییری در بازیگری دولت‌ها ایجاد نموده یا خیر، رهیافت‌های مذکور برآنند که این فرآیند منشأ تحولاتی در عرصه نظام بین‌الملل بوده است که فراملی شدن^۱ زندگی اقتصادی در کنار محلی شدن زندگی سیاسی، تنها یکی از آن تغییرات است (هتنه، ۱۳۸۴: ۱۰). بدین ترتیب در نظم مبتنی بر دیدگاه اقتصاد سیاسی بین‌المللی بر چارچوب کارکردی نظام سرمایه داری و مکانیسم توزیع ثروت و قدرت تأکید می‌شود. در این راستا نماد برجسته نظام سرمایه داری که در قالب جهانی شدن متبلور شده است موافقان و مخالفانی پیدا می‌کند. در این منظر از نظم بین‌المللی بر ایجاد عدالت در توزیع امکانات در عرصه نظام بین‌الملل به عنوان مکانیسم نظم تأکید می‌شود. دیدگاه اقتصاد سیاسی بین‌الملل را در این ارتباط می‌توان در جدول زیر خلاصه کرد:

جدول (۴): مشخصات نظم عدالت محور

علل بی نظمی و جنگ	ساختار نظام بین‌الملل	بازیگران نظام بین‌الملل	فرآیند نظام بین‌الملل	ماهیت نظام بین‌الملل
توسعه نیافتگی، فقر و روابط ناعادلانه	ساختار مبتنی بر نظام سرمایه داری جهانی	شرکت‌های فراملی و طبقه سرمایه داری جهانی و دولت‌ها به نمایندگی از آنها	روابط ناعادلانه بین‌المللی میان داراها و ندارها، یا میان مرکز، شبه پیرامون و پیرامون	منفعت طلبی حداکثری

منبع: (رضائی، ۱۳۸۸)

جنبه‌های مختلفی از هریک از مناظر چهارگانه مذکور در ارتباط با نظم بین‌المللی قابل نقد می‌باشد، که ذیلاً به برخی از این موارد می‌پردازم. در نظم «موازنه محور»، رئالیست‌ها برآنند که دولت‌های حاکم واحدهای مشابهی هستند، اما این برداشت مبتنی بر درکی از ساختار بین‌المللی است که در آن توانائی‌های نسبی تنها متغیری است که تغییر می‌کند؛ این بینش گمراه کننده است. ما طیف‌های مختلفی از دولت‌ها را در نظم بین‌الملل کنونی می‌توانیم مشاهده کنیم. دولت‌های لیبرال پیشرفته‌ای نظیر اروپای غربی، آمریکای شمالی و آسیای شرقی. دولت‌های پسا استعماری در جنوب نظیر اغلب دولت‌های آفریقایی، یا کشورهایی که در

میان این دو قرار می‌گیرند نظیر روسیه، چین، هند، برزیل و... دولت‌ها هر کدام در شرایط پیشامدرن، مدرن و پسامدرن قرار دارند، پس واحدهای مشابهی نیستند.

در نظم «نهادمحور»، اگر دولت‌های مشارکت‌کننده خود را متعهد به نهادها و قوانین در حوزه داخلی ندانند، تعهد آن‌ها به نهادها و قوانین بین‌المللی هم جنبه مقطعی و ناشی از هزینه‌های عدم رعایت آن خواهد بود. به همین جهت با ایجاد شکاف‌هایی در اقتدار این نهادها، شاهد نقض قواعد و قوانین آن‌ها و کمرنگ شدن آن‌ها در بستر نظام بین‌الملل هستیم.

نظم «ایده‌محور»، مبتنی بر ارزش‌های لیبرال، مشارکت دموکراتیک، شفافیت و پاسخگویی است، که در کاربرد آن در مورد دولتهای غیرلیبرال خیلی ضعیف عمل خواهد کرد.

نظم «عدالت‌محور»، هم مبتنی بر نیروهای بازار آزاد است، که اگر دولت‌های مشارکت‌کننده، در نظم در گستره اقتصاد داخلی خود بازار آزاد را برقرار نکرده باشند، به سختی می‌تواند تحلیل کاملی به ما ارائه دهد.

به نظر می‌رسد جنبه‌های چشم‌گیر هر چهار تئوری باید در تحلیل جامع از نظم بین‌المللی، موجود باشند. اما پرسش این است که چگونه می‌توانیم از همه این چهار تئوری یک درک عمومی از نظم را ارائه کنیم؟ در این ارتباط اشاره به نکاتی حائز اهمیت است. الف) کانون توجه روابط بین‌الملل، نه نظام دولت‌ها و نه اجتماع نوع بشر، بلکه پدیده نظم بین‌المللی است.

ب) نظم بین‌المللی یک پدیده یک‌بعدی نیست، اما هر تدبیری در ترتیبات میان دولت‌ها را هم نمی‌توان نظم بین‌المللی تعریف نمود. بلکه این مسأله متکی بر تقاضای کنونی برای نظم در حوزه‌های اصلی زیر است:

- ایجاد موازنه سیاسی - نظامی قدرت؛

- کارآمدی نهادهای بین‌المللی در تدبیر امور جهانی (حکومت‌مداری)؛

- افزایش سهم ایده‌ها در ایجاد فرهنگ ضد آنارشیسم؛

- تلاش نیروهای اقتصادی سرمایه‌داری جهانی در ایجاد رفاه و پیشرفت عادلانه همه کشورها. شایان ذکر است که نظم بین‌المللی را نمی‌توان به یکی از موارد مذکور تقلیل داد.

ج) نظم بین‌المللی را نباید مسلم فرض کرد، این نظم دستاوردی ناپایدار است که با ظهور قدرت‌های تجاوزگر ممکن است تضعیف شود، اما می‌توان آن را متحول ساخت تا تقاضاهای موجود را تأمین کند.

د) در کنار قدرت‌های رهبر، کاندیداهای قدرت بزرگ و دولت‌های لیبرال پیشرفته؛ در صورتی امکان پی افکندن یک نظم باثبات وجود دارد که خواسته‌های اصلی دولت‌های ضعیف و درحال توسعه را نیز در نظر بگیریم.

ه) در تبیین پدیده نظم بین‌المللی، قیاس با داخل صحیح نمی‌باشد، چرا که دولت‌های حاکم می‌توانند بدون وجود یک قدرت فائقه (مشخصاً اصلی نظم داخلی) به نظم بین‌المللی شکل دهند.

۴. چالش‌های نظام بین‌الملل کنونی

جهت پیشگیری از تشتت آرا در ارتباط با چالش‌های نظام بین‌الملل پساجنگ سرد، تلاش می‌کنیم تا با مبنا قرار دادن دیدگاه تئوری‌های مطرح در روابط بین‌الملل و حوزه‌های اصلی نظم بین‌المللی، چالش‌ها را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم. به همین جهت در این بخش چالش‌ها را در چهار قسمت تقسیم بندی و هر یک را جداگانه در ارتباط با هژمونی آمریکا تشریح می‌نماییم.

۴-۱. چالش ساختاری

یکجانبه گرایی ایالات متحده آمریکا پس از فروپاشی ساختار دوقطبی جنگ سرد مهمترین چالش ساختاری نظام بین‌الملل پساجنگ سرد می‌باشد. این یکجانبه گرایی، به سبب نبود توازن قوا میان قدرت‌های بزرگ، پیامدهایی را برای ایجاد نظم در بستر نظام بین‌المللی بدنبال داشت. اندیشه یکجانبه گرایی گویای این موضوع است که آمریکا در رویارویی با مسائل بین‌المللی و جهانی، بر راه حل‌های یکسویه، فنی و نظامی تأکید بیشتری خواهد داشت، تا راهکارهای سیاسی همکاری جویانه و مبتنی بر چندجانبه گرایی. در نتیجه پس از فروپاشی ساختار دوقطبی جنگ سرد، این کشور سعی نموده جهت گسترش هژمونی اش در نظام بین‌الملل، نسبت به برداشت خود از برخی از معاهدات، رژیم‌های بین‌المللی، قواعد حقوق بین‌الملل و... که میراث ساختار نظام بین‌الملل جنگ سرد بود، تجدید نظر نماید. استدلال اش هم این بود که این موارد در شرایط جدید نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای جدید و متفاوت باشد. دنیای جدید نیاز به قوانین و معاهدات جدید دارد، به شرط آنکه هژمونی ایالات متحده آمریکا را محدود و مقید نکند. برخی موارد یکجانبه گرایی آمریکا عبارتند از:

- رد کنوانسیون تغییرات آب و هوایی کیوتو؛

- عدم موافقت با تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی؛
 - رد قرارداد اتاوا مبنی بر منع استفاده از مین‌های ضدنفر؛
 - خروج از پیمان ضد موشک‌های بالستیک؛^۱
 - ایجاد و مبنا قرار دادن تز دفاع پیشدستانه و پیشگیرانه و حمله به افغانستان و عراق.
- یکجانبه‌گرایی ایالات متحده آمریکا در نظام بین‌الملل پس‌انگ سرد، به‌ویژه در نظام بین‌الملل پس‌ایزده سپتامبر به خوبی در اسناد استراتژی امنیت ملی این کشور هم به طور کامل مشهود است.

۴-۱-۱. چالش ساختاری و هژمونی ایالات متحده آمریکا

دولت‌ها زمانی درصدد موازنه بر می‌آیند که قدرت در جایی بیش از اندازه متمرکز شده باشد، زیرا نامتقارن بودن قدرت، دولت‌های ضعیف‌تر را در معرض خطر سلطه دولت‌های قدرتمندتر قرار می‌دهد. این گفته هم که هنوز هژمونی آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل تداوم دارد، به معنای عدم شکل‌گیری رفتاری موازنه طلبانه از سوی دولت‌های دیگر نیست، زیرا نباید تلاش برای موازنه را (که خود یک رفتار در سطح کشوری محسوب می‌شود) با دستیابی عملی به موازنه (که یک پیامد نظام مند محسوب می‌شود) اشتباه گرفت. دوم آنکه، نظم موازنه محور در دوران معاصر را در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا می‌توان در دو محور مطرح و بررسی کرد:

الف) نظم موازنه محور مبتنی بر موازنه سخت؛ که درصدد استفاده از قدرت نظامی، اتحادها یا هر دوی آنها، برای متوقف ساختن قدرت هژمونی می‌باشد؛ در این نظم دولت‌ها با وارد شدن به محور ضدهژمونیک، از اینکه از سوی قدرت هژمون مورد حمله قرار گیرند ترسی ندارند. بنابراین توانایی‌های نظامی‌شان را تقویت نموده و آن را برای اتخاذ سیاست خارجی مستقل به حداکثر می‌رسانند. به عبارت بهتر دولت‌ها سعی می‌کنند با استفاده از ساختارهای نظامی (موازنه درونی) یا از طریق شرکت در ائتلاف‌های ضدهژمونیک (موازنه بیرونی) و یا هر دو، دولت‌های قوی‌تر را مهار سازند. به نظر می‌رسد روسیه در حال پیگیری نظم موازنه محور مبتنی بر موازنه سخت، در نظام بین‌الملل کنونی و در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا می‌باشد.

ب) نظم موازنه محور مبتنی بر موازنه نرم؛ که از پیامدهای یکجانبه‌گرایی هژمونیک و از اشکال جدید موازنه است، نام برد. در این نظم راهبردهایی که جهت محدود ساختن قدرت هژمون به

1. Anti-Ballistic Missiles (ABM)

کار برده می‌شود، صلح آمیز است، چرا که می‌خواهد از تأثیر مخربی که برتری هژمون می‌تواند برایش داشته باشد، بپرهیزد. راهبردهایی نظیر استفاده از نهادهای بین‌المللی و دیپلماسی، در کنار تقویت بنیه اقتصادی مورد استفاده قرار گیرد. البته تقویت بنیه اقتصادی، می‌تواند پایه‌ای برای موازنه سخت در آینده هم باشد. به نظر می‌رسد چین در حال پیگیری نظم موازنه محور مبتنی بر موازنه نرم، در نظام بین‌الملل کنونی و در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا می‌باشد. به همین جهت علیرغم آن که بسیاری از چینی‌ها اعتقادی به طولانی بودن قدرت آمریکا ندارند، ولی با اکره ماهیت تک قطبی نظام بین الملل را پذیرفته‌اند. اما قصد رویارویی مستقیم با آن کشور را ندارد، بلکه سعی می‌کند با افزایش هزینه‌های رهبری ایالات متحده آمریکا در سطح نظام بین‌المللی بدون رویارویی مستقیم، به کسب جایگاه خود در سطح نظام بین‌المللی بپردازد.

۴-۲. چالش نهادی

پس از پایان جنگ سرد امید به افزایش نقش این سازمان و قدرت یافتن آن برای حل و فصل بحران‌ها، فارغ از مداخله و اعمال نفوذ بلوک‌های قدرت رو به فزونی گذاشت. اقدامات سازمان ملل برای حل و فصل مناقشات دارای اهمیت حیاتی است؛ چرا که سازمان ملل به عنوان نهادی فراملی، توانایی و مشروعیت ایفای نقشی تاثیرگذار و مورد پذیرش همگان را در جامعه جهانی داراست.

عده‌ای چون در واقع رقابت بین‌المللی و اعمال قدرت دو قطب شرق و غرب را مانع تأثیرگذاری سازمان ملل می‌دانستند، با از بین رفتن این رقابت و اعمال قدرتهای ناشی از آن، چنین نتیجه‌گیری کردند که موانع فعالیت‌های مؤثر سازمان ملل برای حل و فصل بحران‌های بین‌المللی از بین رفته است و این سازمان از حالت تابع بودن خارج و به سازمانی مؤثر در تحولات بین‌المللی تبدیل خواهد شد. رویدادها و تحولاتی هم که در سال‌های اولیه بعد از فروپاشی ساختار دوقطبی به وقوع پیوست، این دیدگاه را تقویت کرد تا جایی که برخی از نظریه‌پردازان، شکل‌گیری نظامی بین‌المللی را با اتکا به نقش مرکزی سازمان ملل متحد و تدبیر امور جهان تحت هدایت و رهبری این سازمان نوید دادند. در سال‌های اولیه بعد از فروپاشی ساختار دوقطبی نشانه‌هایی، حاکی از قدرت گرفتن سازمان ملل، بروز کرد، ولی با تحولاتی که در سال‌های بعد از این رویداد بزرگ به وقوع پیوست، این نشانه‌ها به تدریج ضعیف

شد و حتی در برخی مقاطع اتفاقاتی افتاد که نشانه ضعف مفرط سازمان ملل در جهت ایفای نقش بین‌المللی و تدبیر امور جهانی بود.

سازمان ملل در دوران پساجنگ سرد با دو چالش اساسی روبرو بوده است: نخست، چالش درونی؛ ضرورت تغییرات بنیادی در سیستم و ساختار سازمان به نحوی که روند تصمیم‌گیری در آن به صورت دموکراتیک انجام شود. منابع مالی سازمان بایستی مستقل شود. همچنین سازمان ملل باید پارادکس رفتاری خود را حل نماید؛ یا بایستی به ماهیت بین‌المللی و جهانی خود توجه کند و یا سازمانی باشد برای اهداف دولت‌های عضو. دوم، چالش بیرونی؛ گسترش کانون‌های بحران و ناآرامی در دنیای پساجنگ سرد و بروز چالش‌های جدید در عرصه امنیتی، که مساعی مشترکی را می‌طلبد؛ مواردی چون فقر روزافزون، تروریسم، اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، آلودگی محیط زیست، بحران بدهی‌ها، تجارت مواد مخدر، ایدز، مهاجرت غیرقانونی و ده‌ها مساله دیگر که موجب تغییر جو بین‌المللی شده و مسؤولیت‌های تازه‌ای را پیش‌روی سازمان‌های بین‌الملل از جمله سازمان ملل گشوده است.

۴-۲-۱. چالش نهادی و هژمونی ایالات متحده آمریکا

اروپائیان با دنبال نمودن آنچه من «نظم نهادمحور» در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد می‌نامم، برآنند که حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی مهم‌تر از قدرت منفرد ملت‌ها باشد، جایی که تمام ملت‌ها قطع نظر از توانایی‌شان دارای حقوق برابر باشند و به وسیله قوانین رفتاری بین‌المللی مشترکاً توافق شده محافظت شوند. رابرت کوپر دیپلمات برجسته بریتانیا و مقام اتحادیه اروپا در این زمینه برآنست که «امروز اروپا در یک نظام پست مدرن زندگی می‌کند که بر شالوده موازنه قدرت قرار ندارد بلکه بر طرد زور و بر قواعد خودتحمیلی رفتاری مبتنی است. کوپر می‌نویسد، در دنیای پست مدرن منطق دولت و بی اخلاقی نظریه‌های ماکیاولی درباره سیاستمداری با شعور اخلاقی در امور بین‌المللی جایگزین شده است... اروپائیان از دنیای هرج و مرج طلب‌هازی خارج شده و به دنیای صلح دائمی کانتی گام نهاده‌اند» (کگان، ۱۳۸۲: ۷۳).

در چارچوب نظم نهادمحور، اروپائیان به دنبال جبران ناکامی‌ها و تقویت و توسعه نقش و نفوذ خود به عنوان یک بازیگر مهم در عرصه نظام بین‌الملل می‌باشند. آن‌ها برآنند تا به ایجاد یک نظام بین‌الملل چندجانبه که معتقدند دنیایی امن‌تر و عادلانه‌تر را به دنبال خواهد داشت، کمک کنند. سازمان ملل در این راستا مبنا و چارچوب اصلی خواهد بود. از این رو تقویت

سازمان ملل و مجوز کردن این سازمان به ابزارهایی که برای انجام مسؤولیت‌ها و اجرای مؤثر تعهداتش نیاز دارد یک اولویت مهم برای اروپاست. برخورد و خنثی کردن تهدیدات علیه صلح و امنیت بین‌المللی و در یک عبارت ایجاد نظم بین‌المللی، تنها از کانال سازمان ملل و سازوکارها و رژیم‌های مرتبط با آن میسر است. به این تعبیر، استفاده از قوه قهریه علیه نقض‌کننده‌های مقررات بین‌المللی، فقط و فقط در چارچوب سازمان ملل میسر است.

اروپا در چارچوب نظم نهادمحور با تأکید بر چندجانبه‌گرایی، قاطعانه یکجانبه‌گرایی را رد می‌کند. به رغم آنکه به هر شکل می‌پذیرد که پایان جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا را به عنوان یک بازیگر مهم در موقعیتی برتر قرار داده و هیچ کشور یا گروهی از کشوره از لحاظ توانایی‌ها بویژه توانایی‌های نظامی با آمریکا قابل مقایسه نیستند. هر چند ابزارهای نظامی (ابزار قدرت سخت) برای اعاده نظم لازم است، اما کمک‌های بشردوستانه برای تأمین نیازهای فوری ناشی از بحران‌ها و نیز ابزارهای اقتصادی (ابزارهای قدرت نرم) برای بازسازی و بازگرداندن نظم ضرورتی اجتناب‌ناپذیر دارند.

اروپائیان به دفعات نارضایتی خود را از اقدامات فراقانونی و ورنه‌ادی ایالات متحده در دنیای پس‌اجنگ سرد ابراز نمودند. آن‌ها نسبت به خودداری آمریکا از تصویب پروتکل کیوتو، اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی و سایر اقدامات یکجانبه‌گرایانه این کشور در عرصه نظام بین‌الملل، ناخرسندی خود را اعلام نمودند. یکجانبه‌گرایی آمریکا نه تنها نقش و جایگاه اروپا را در سیاست بین‌الملل نادیده می‌گیرد، بلکه منافع حیاتی و استراتژیکی این مجموعه را آسیب‌پذیر می‌گرداند.

۳-۴. چالش ارزشی

پس از جنگ سرد، نقش منازعات فرهنگی که در گذشته نامرئی و مدفون بود، آشکار گردید. ملت‌ها در سطح محلی با هم منازعه می‌کردند، اما تنش گسترده‌تری بین نیروهای جهانی و محلی وجود داشت. فرهنگ غرب، نیروی غالب در فرایند جهانی‌شدن بود؛ به نحوی که به نظر می‌رسید در پی یکسان‌سازی تجربه بشری است. این مسأله، سبب بروز تضادها و منازعات فرهنگی شد. چالش‌های ارزشی را می‌توان در دو سطح نهادی و سطح سیاست خارجی قدرت هژمون، مورد بررسی قرار داد.

در سطح نهادی، مسأله این است که نهادهای بین‌المللی از طرفی در جهت برآورده ساختن مهمترین هدفشان یعنی صلح و امنیت بین‌المللی، به جای تمرکز بر مسؤولیت‌های فردی،

نابرابری اقتصادی، انواع خشونت و فقر و فلاکت، تنها به مبادلاتی که میان دولت‌ها صورت گرفته متمرکز شده‌اند. در حالی که قدرتهای بزرگ توانایی‌های خود را بر اساس قبول مسؤولیت‌های مذکور افزایش داده‌اند، جامعه بین‌المللی بدون گسترش هر گونه ظرفیت مناسب، فقط آرمان‌های خود را افزایش داده است. همچنین سازمان‌هایی که در جستجوی حقوق بشر و ترویج و توسعه اقتصادی و اجتماعی بوده‌اند، قدرت مانورشان، بستگی به حمایت از طرف کشورهای رهبری کننده داشته است.

در سطح سیاست خارجی قدرت هژمون در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد، ایده‌ها نقش وسیعی در توجیه اهداف سیاست خارجی آمریکا، به عنوان قدرت هژمون در نظام بین‌الملل، بر عهده دارند و به تبع آن عملکرد این کشور در صحنه جهانی را هدایت می‌کنند. طرح نظریه‌هایی هم‌چون نظریه پایان تاریخ فوکویاما (۱۹۹۲) و نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون (۱۹۹۶) جایگاه و نقش فرهنگ و قدرت نرم را در مناسبات و معادلات جهانی افزایش داد. طرح مفاهیمی همچون تروریسم، محور شرارت، دولت‌های یاغی و... سبب ایجاد مقاومت‌هایی در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا گردید.

۴-۳-۱. چالش ارزشی و هژمونی ایالات متحده آمریکا

الگوی ایالات متحده آمریکا از نظم در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد را می‌توان «نظم ایده محور» نامید که در آن هژمونیک‌گرایی تک قطب، پویای جهانی، منطقه‌ای و حتی محلی را ترسیم و مدیریت می‌کند. هر چند بازیگران قدرتمند در عرصه نظام بین‌الملل حضور دارند، اما نقش آنان را تک قطب تعریف می‌کند و دوری و نزدیکی به تک قطب اهمیت دارد چرا که سایر بازیگران با ائتلاف با تک قطب می‌توانند موقعیت خویش را در عرصه نظام بین‌الملل، حفظ و گسترش دهند. بازیگران در چارچوب این نظم، توسط قدرت هژمون در سه سطح بازیساز، بازیگران و تماشاگران تعریف می‌شوند. هدف این نظم عمدتاً کنترل خشونت و مهار اثرات منفی آنارشی در گستره نظام بین‌الملل است، که این مهم عمدتاً توسط قدرت هژمون شناسایی و مهار می‌شود. برتری قدرت هژمون در زمینه‌های نظامی و اقتصادی نسبت به دولت‌های دیگر در نظام بین‌المللی، سبب می‌شود که او به تنهایی بزرگترین قدرت در این نظام باشد و بنابراین نظام به عنوان نظام تک قطبی تعریف می‌شود. قدرت هژمون اگر توفیق تسلط به خشونت و هرج و مرج را نیابد ارزش‌ها و ساختارهای این بازیگر امکان تسری در صحنه جهانی و تشدید انسجام در صحنه واقعی را نمی‌یابد.

نکته پارادوکسیکال در رفتارشناسی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل اینست که در حالی که از این قدرت هژمون به‌عنوان مدافع سرسخت دولت-ملت در عصر کنونی نام برده می‌شود، اما نظم ایده محوری که تبلور هژمونی آمریکاست، در چارچوب سیاست‌هایی از قبیل مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی، گسترش حقوق بشر، توسعه دموکراسی، مداخلات بشردوستانه و دفاع از آزادی‌های گوناگون، اصل محوری نظام بین‌الملل را که همانا حاکمیت دولت-ملت می‌باشد، به گونه‌ای واژگون ساخته و نادیده می‌گیرد. محو شدن حاکمیت در پرتو این نظم ایده محور تأکیدی است بر این نکته که دولت‌ها نه تنها دارای توانایی‌های نابرابر بلکه دارای حقوق نابرابر هم هستند. نظم ایده محور که مبتنی بر هژمونیک‌گرایی ایالات متحده است، به نحوی اصول بنیادین روابط بین‌الملل را نادیده گرفته که حوادث، جریان‌ها و پدیده‌ها خصلت محلی و بومی خود را از دست داده است و غیر متمرکز بودن نظام به جهت کم‌رنگ شدن مفهوم حاکمیت، جای خود را به تمرکز تصمیم‌گیری داده است. با این تفاسیر نظم ایده محور تنها در راستای منافع ایالات متحده مفهوم یافته و نه تنها نتوانسته خود را بر دیگران تحمیل نماید و یک نظم فراگیر ایجاد کند، بلکه در بسیاری از موارد، خود موجب بی‌نظمی‌های گسترده‌ای در عرصه نظام بین‌الملل شده است.

۴-۴. چالش رفاهی

به دنبال فروپاشی شوروی گروهی مدعی شدند که دیگر مطالعات استراتژیک جایی در روابط بین‌الملل ندارد و از این به بعد تجارت بین‌الملل با تکیه بر اقتصاد و لیبرالیسم اقتصادی ثبات نظام بین‌الملل را حفظ خواهد نمود. در نتیجه نظم و ثبات را نه از دیدگاه سیاسی-نظامی، بلکه از منظر تسخیر بازارها، بدست آوردن مشتری‌ها و ضربه زدن به دولت‌ها و شرکت‌های رقیب از نقطه ضعفشان مورد توجه قرار دادند. بدین ترتیب در پروسه جهانی شدن اقتصاد، وابستگی متقابل میان منافع نظام سرمایه‌داری و منافع آمریکا که خود نیز بخشی از این نظام است با توسعه نظام اقتصاد جهانی لیبرال و از میان برداشتن مرزهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک، بخصوص بعد از پایان جنگ سرد موجب تسریع در فرایند جهانی شدن شده است و امروزه به عنوان مهم‌ترین ویژگی نظام اقتصاد سیاسی جهانی محسوب می‌گردد. گسترش جهانی شدن اقتصاد با شکاف میان ملل غنی و فقیر تبعات زیادی را بر ایجاد نظم در نظام بین‌الملل پس‌اجنگ سرد داشته است. امروزه از میان شش میلیارد جمعیت جهان، پنج میلیارد در آنچه که جهان در حال توسعه نامیده می‌شود، زندگی می‌کنند. پس از پایان جنگ

سرد با طرح گفتمان جهانی شدن در حوزه‌های مختلف، در حوزه جهانی‌شدن اقتصاد، توان دولت - ملت‌های جهان سومی در کنترل ارز داخلی کاهش می‌یابد و اقتصاد این کشورها به شیوه‌ای نابرابر به شبکه جهانی اقتصاد ملحق می‌شوند. حاصل چنین اقتصادی تقویت عده‌ای و تضعیف عده‌ای دیگر خواهد بود.

۴-۴-۱. چالش رفاهی و هژمونی ایالات متحده آمریکا

فرآیند جهانی شدن از منظر نظم عدالت محور درست در مقابل اهداف مذکور قرار گرفته و پیش می‌رود. از منظر نظم عدالت محور، این پروژه با استفاده از دستگاه‌های تنظیمی و نهادهای حقوقی و سیاسی در ساختار مرکبی از نیروهای بازاری سرمایه داری عمل می‌کند، تا به تدبیر امور جهانی بپردازد. این در حالی است که خودتنظیمی مبادلات سرمایه داری در جهت تضمین سودهاست و پروژه سازنده ایجاد یک اقتدار نوین جهانی است. اما «جهانی شدن اقتصاد، نمی‌تواند جایگزینی برای نظم جهانی به شمار آید؛ هر چند می‌تواند به عنوان یکی از مؤلفه‌های مهم آن تلقی شود. جهانی شدن اقتصاد؛ موجب اختلال، بی‌نظمی و تنش در داخل کشورها و بین کشورها می‌شود. چنین مسأله‌ای نیز، به نوبه خود سبب وارد آمدن فشار بر کادر رهبری جهانی خواهد شد. از سوی دیگر، کشورهای ملی که هنوز مظهر پاسخ‌گویی و مسؤولیت سیاسی هستند؛ بر اساس دو روند به ظاهر متضاد، دچار تغییری ساختاری شده؛ از نو سازماندهی می‌شوند؛ یا به واحدهای قومی تجزیه می‌شوند؛ یا اینکه با دیگر کشورها، گروه‌های منطقه‌ای را تشکیل می‌دهند» (کسینجر، ۱۳۸۳: ۳۳).

این فرآیند منبع شکایاتی^۱ از طرف کشورهای در حال توسعه شده است که به نظام بین‌الملل حاکم شده است. در نگاه نخست، این عدم رضایت‌ها ضرورتاً همچون مجموعه نامنسجمی از شکایت‌هایی در خصوص مسائل مختلف به نظر می‌رسد. اما با وجود تنوع آن‌ها، قادر خواهیم بود حداقل سه نقطه مشترک را تشخیص دهیم که عناصر اصلی نظم عدالت محور می‌باشند، این موارد عبارتند از؛ نقد اشکال موجود نمایندگی، اعتراض علیه فقر و مخالفت با جنگ.

نتیجه‌گیری

آنچه که در نظام بین‌الملل کنونی شاهد آن هستیم و تقریباً اجماعی کلی درباره آن وجود دارد این است که یکی از عوامل تعیین‌کننده و اصلی نظم موجود، مربوط به نقش محوری ایالات متحده آمریکا و تمایل این کشور به مداخله در روند کلی حفظ نظم در نظام بین‌الملل معاصر است. این نظم که می‌توان آنرا «نظم هژمونیک» نامید، مبتنی بر یکجانبه‌گرایی آمریکاست. در این نظم هژمونیک، ایالات متحده ضمن آنکه در نظام بین‌المللی در موقعیت اقتصادی برتری قرار دارد و دارای غالب منابع مادی است؛ بر اساس منافع خودخواهانه‌اش، در پی تأمین منافع امنیتی، اقتصادی و ایدئولوژیکی می‌باشد و به طور هدفمند برتری قدرت خود را به منظور ثبات نظام بین‌المللی اعمال می‌کند. ایالات متحده در این نظم تلاش می‌کند اهداف خود را در ابتدا در قالب ایده‌ها طرح و سپس با توجه به بازخورد مثبت و منفی آن، عملیاتی سازد.

اکنون آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل تنها و بی‌رقیب است. همانطور که طبیعت از خلاء متنفر است، سیاست بین‌المللی هم از قدرت بی‌رقیب بدش می‌آید. در حالی که قدرت هژمون درصد است با طرح ایده‌هایی در سطح سیاست خارجی خود را حامی صلح، عدالت و رفاه در جهان معرفی می‌کند، اهداف خود-منفعت محورش را به پیش برد و نظم مبتنی بر هژمونی اش را در سطح نظام بین‌الملل گسترش می‌دهد. اما تا کنون نتوانسته است نظم مورد نظر خود را بر سایر بازیگران اصلی عرصه نظام بین‌الملل تحمیل کند؛ بخشی از این موضوع به الگوهای متعدد سایر بازیگران از نظم باز می‌گردد و بخشی هم به این مسأله باز می‌گردد که در نظم مورد نظر ایالات متحده آمریکا، بیش از همه منافع خودمحور ایالات متحده و تثبیت هژمونی مبتنی بر یکجانبه‌گرایی این کشور مد نظر قرار گرفته است، به همین جهت مورد پذیرش سایرین قرار نگرفته است.

اتحادیه اروپا سعی دارد که نظم مورد نظرش را از طریق پایبند نمودن سایرین به نهادها و قواعد و قوانین بین‌المللی برای خود مورد پذیرش واقع سازد. اروپایی‌ها با استیلاگریزی سعی دارند با تقویت نهادهای بین‌المللی، میزان پایبندی به قواعد و قوانین بین‌المللی را گسترش داده و نظم بین‌المللی را حفظ کنند. روسیه و چین بدون توجه به سیاست‌های اعلانی قدرت هژمون، و حتی نیت خیراندیشانه قدرت هژمون، در قبال این قدرت بلامنازع می‌کوشند تا نیروی خود

را افزایش داده یا با دیگران پیمان ببندند و موازنه قوا را به صحنه نظام بین‌المللی بازگردانند و از این طریق نظم بین‌المللی را حفظ و مورد پذیرش خود سازند.

کشورهای درحال توسعه هم به جهت آنکه از برابری قدرت و توانایی‌های پایین‌تری برخوردارند، به ریسمان عدالت چنگ می‌اندازند، و تلاش می‌کنند تا با تأکید بر عدالت و برابری در عرصه نظام بین‌المللی، ضمن کاهش شکاف میان خود و دیگران، نظم بین‌المللی را حفظ و قبول نمایند. اما مسأله اینست که این مناظر مختلف از نظم بین‌المللی نه تنها نظم بین‌المللی را حفظ نمی‌کند، بلکه خود موجد بی‌نظمی‌ها و چالش‌هایی در نظام بین‌المللی شده‌اند که یکایک مورد بررسی قرار گرفتند. پس مسأله این است که چه باید کرد؟

در پاسخ به پرسش مذکور نکته‌های به ذهن می‌رسد که در دو قسمت یکی در ارتباط با قدرت هژمون و یکی از منظر تعاملات موجود در سطح نظام بین‌الملل با تمرکز بر مسأله نظم بین‌المللی قابل طرح است. در ارتباط با قدرت هژمون به نظر می‌رسد که ایالات متحده آمریکا جهت پیشبرد اهداف و حفظ و بسط جایگاه کنونی خود در عرصه نظام بین‌المللی می‌باید موارد زیر را مورد توجه قرار دهد:

الف) ایالات متحده هر چند اهداف و مقاصد امپریالیستی را در تلقی و برداشت از خود رد کرده است، اما در بیشتر نقاط جهان به عنوان امپریالیست سلطه‌گر شناخته می‌شود. هر چند بخشی از این مسأله، هر قدرت هژمون دیگری در عرصه نظام بین‌الملل را هم شامل می‌شود، اما آینده نظام بین‌الملل مبتنی بر هژمونی آمریکا به این نکته بستگی دارد که کشورها و گروه‌ها، هویت خود را در همکاری با ایالات متحده جستجو خواهند کرد یا اینکه در مخالفت آگاهانه یا ناآگاهانه با آن سعی در یافتن هویتی برای خود خواهند داشت؛

ب) ایالات متحده در پیاده سازی نظم مد نظرش در عرصه نظام بین‌الملل (نظم ایده محور)، می‌بایست تفاوتی قائل شود میان آنچه باید انجام شود، آنچه دوست دارد انجام دهد، آنچه امروزه انجام می‌شود و آنچه فراتر از توانایی‌های آن است. موازنه میان موارد مذکور در دنیای متغییر کنونی حائز اهمیت است. در غیر این صورت منابع مادی و فکری خود را تباه خواهد کرد؛

ج) حرکت به سوی ایجاد امپراتوری در نهایت، سبب انحطاط و فروپاشی داخلی در ایالات متحده خواهد شد؛ چرا که در طول زمان، تلاش برای نیل به قدرت مطلق، چارچوب و قیود داخلی را از بین می‌برد. به عبارتی امپراتوری‌ها نوعی قیصریسم را هم به دنبال دارند؛

د) آمریکا نمی‌تواند در بلند مدت شعار دموکراسی بدهد و رفتار غیر دموکراتیک در عرصه نظام بین‌الملل را دامن بزند. آمریکا می‌بایست ارزش‌های خود را نه از طریق تحمیل بلکه از راه پذیرش داوطلبانه، در نظام بین‌الملل اشاعه و گسترش دهد. و از آنجا که آمریکا به تنهایی نمی‌تواند مسؤولیت سنگین همه جوامع را به تنهایی بر دوش بکشد، رجوع چندجانبه‌گرایی و تقویت نقش و جایگاه نهادها و سازمان‌های بین‌المللی می‌تواند مؤثر باشد؛

ه) ایالات متحده جهت مهار موازنه طلبی‌ها در برابر هژمونی اش در عرصه نظام بین‌الملل، می‌بایست تلاش کند قدرت‌های بزرگ، بویژه چین و روسیه را به نظام نوین بین‌المللی مد نظرش ملحق نماید. البته این روند در مورد چین و هند در خصوص وابستگی متقابل اقتصادی به جهان سرمایه داری، تا حدودی در حال جریان است؛

و) در نهایت، ایالات متحده می‌بایست جهت حفظ انسجام و تقویت اقتصاد جهانی، در جهت از بین بردن شکاف میان ملل فقیر و غنی به عنوان یکی از چالش‌های مهم آینده، تلاش کند. این موضوع می‌تواند با مدنظر قرار دادن خواست‌های کشورهای در حال توسعه و کمک در جهت ورود این کشورها (از طریق کمک جهت ایجاد بسترهای داخلی این جوامع) به جرگه اقتصاد سرمایه داری صورت پذیرد.

از منظر نوع تعاملات موجود در نظام بین‌الملل کنونی و با تأکید بر مسأله نظم بین‌المللی هم تأمل در ارتباط با موارد زیر به عنوان شاخص‌های تبیین الگوی مطلوب از نظم در نظام بین‌الملل کنونی قابل توجه می‌باشد:

نکته اول؛ این است که یک مشکل ریشه‌ای در این ارتباط وجود دارد و آن عبارت است از این که تا زمانی که چارچوب دیدگاه‌ها و الگوهای متفاوت از نظم در سطح نظام بین‌الملل نفی شود، پایه محکمی برای خشونت مشروع، اقتدار، سلطه و در نهایت بی‌نظمی می‌تواند وجود داشته باشد، هنگامی که اعتبار دیدگاه‌ها و الگوهای متفاوت از نظم مورد قبول واقع شود، ضمن آنکه چنین ساختاری از بین خواهد رفت، می‌توان به ایجاد یک نظم جایگزین در نظام بین‌الملل کنونی امیدوار شد.

نکته دوم؛ این است که ایالات متحده می‌بایست استثناگرایی خود را تعدیل سازد. ایالات متحده از اوان شکل‌گیری‌اش مدعی بود که از فساد شکل‌های اروپایی حاکمیت مستثنی است و به این صورت الگوی فضیلت جمهوری در جهان است. این مفهوم اخلاق امروز نیز همچنان به کار می‌رود، برای مثال این مفهوم که ایالات متحده رهبر جهانی ترویج دموکراسی، حقوق بشر

و حاکمیت بین‌المللی قانون است. استثنا گرایی ایالات متحده معنای به نسبت جدیدی نیز پیدا نموده است و آن هم به معنای استثنا از قانون است. برای مثال ایالات متحده در مواردی فراوان از معاهدات بین‌المللی مربوط به محیط زیست، حقوق بشر، دادگاه کیفری بین‌المللی و... کنار کشیده و مدعی است ارتش اش نباید از قواعدی تبعیت کند که دیگران تبعیت می‌کنند. یعنی در مورد موضوعاتی چون کنترل تسلیحات و بازداشت غیرقانونی. حقوق بین‌الملل فقط ملت‌های بد را محدود و مقید می‌کند. این نوعی پارادوکس در رفتار آمریکاست، چرا که ایده فضیلت جمهوری از ابتدا علیه این عقیده شکل گرفت که فرمانروا فراتر از قانون است؛ چنین استثنایی پایه خودکامگی است و تحقق آزادی، برابری و دموکراسی را ناممکن می‌سازد.

نکته سوم؛ این است که کشورهای توسعه یافته پیشرفته که اغلب در گروه هشت گرد هم می‌آیند می‌بایست مسائل توسعه و فقر در کشورهای در حال توسعه را بیش از پیش در دستور کار خود قرار داده و اتخاذ تصمیمات آن‌ها بر مبنای کاهش و رفع فقر و کمک به رشد و توسعه این کشورها باشد تا شاهد کم شدن شکاف میان فقیر و غنی - که چالش مهمی در برابر مسأله نظم در نظام بین‌المللی است - باشیم.

نکته چهارم؛ آن است که ایالات متحده آمریکا می‌بایست با اتخاذ رویکرد چندجانبه گرایی، با توجه به نقش و جایگاه قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های منطقه‌ای در نظام بین‌المللی، آن‌ها را در تصمیم سازی‌های بین‌المللی و منطقه‌ای بیشتر شریک کند.

نکته پنجم؛ می‌بایست بر نقش و جایگاه نهادهای بین‌المللی در نظام بین‌الملل تأکید بیشتری صورت پذیرد. هم چنین می‌بایست همه کشورها سعی کنند که مسائل خود را در چارچوب نهادهای مذکور پیگیری نمایند. در این راستا باید سازمان ملل متحد بیشتر در صدد ایجاد صلح مثبت باشد تا صلح منفی، به این معنا که می‌بایست ضمن محدود ساختن توسل به زور، ریشه‌های توسل به زور و جنگ را هم بررسی نموده و با مشارکت همه کشورها سعی در رفع آنها نماید.

نکته ششم؛ در نهایت تأکید صرف بر یک جنبه خاص از نظم بین‌المللی نمی‌تواند مؤثر واقع گردد. نظم بین‌المللی مبتنی بر تأکید بر حوزه‌های چهارگانه زیر است:

- ایجاد موازنه سیاسی - نظامی قدرت؛
- کارآمدی نهادهای بین‌المللی در تدبیر امور جهانی (حکومت مداری)؛
- افزایش سهم ایده‌ها در ایجاد فرهنگ ضد آنارشیک؛

- تلاش نیروهای اقتصادی سرمایه‌داری جهانی در ایجاد رفاه و پیشرفت عادلانه همه کشورها.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- ایکبیری، جی.جان (۱۳۸۲). **تنها ابرقدرت؛ هژمونی آمریکا در قرن ۲۱**، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: نشر موسسه فرهنگی ابرارمعاصر تهران.
- بوزان، بری و لیتل، ریچارد (۱۳۸۶). «اندیشه نظام بین‌الملل؛ مواجهه نظریه و تاریخ»، در اندرو لینک لیتر، «جامعه‌شناسی تاریخی و روابط بین‌الملل»، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی.
- بول، هدلی (۱۳۸۰). «توازن قدرت و نظم بین‌المللی»، در علیرضا طیب، **نظریه توازن قدرت**، تهران: نشر روزنامه سلام.
- رنگر، ان.جی (۱۳۸۶). **روابط بین‌الملل، نظریه سیاسی و مسأله نظم جهانی**، ترجمه لیلا سازگار، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- رضائی، علیرضا (۱۳۸۹). «الگوی روسیه از نظم در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد: نظم موازنه محور»، **فصلنامه مطالعات سیاسی واحد آزادشهر**، شماره ۷، بهار، صص ۷۴-۵۳.
- رضائی، علیرضا (۱۳۸۹). «نظم نهادمحور: الگوی اتحادیه اروپا از نظم در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال بیست و چهارم، زمستان، صص ۹۷۷-۹۵۹.
- رضائی، علیرضا (۱۳۸۸). «تبیین چالش‌های نظام بین‌الملل پس از فروپاشی ساختار دوقطبی»، **رساله دکتری روابط بین‌الملل**، دانشگاه علوم و تحقیقات تهران.
- رضائی، علیرضا (۱۳۸۷). «چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل»، **فصلنامه راهبرد یاس**، شماره ۱۵، زمستان، صص ۲۹۸-۲۸۲.
- کسینجر، هنری (۱۳۸۳). «شکاف در روابط فرآتلاتتیکی پس از جنگ عراق»، **ماهنامه نگاه**، شماره ۴۷، آذرماه.
- کگان، رابرت (۱۳۸۳). «محوریت ایالات متحده»، در مارک پلانترو الکساندر اسمولار، **جهانی شدن، قدرت و دموکراسی**، ترجمه سیروس فیضی و احمد رشیدی، تهران: نشر کویر.
- لاین، کریستوفر (۱۳۸۶). «بازنگری در پندار یکجانبه‌گرایی: پایان جریان یکجانبه‌گرایی آمریکا»، ترجمه محمود یزدان فام، **فصلنامه برداشت دوم**، مرکز بررسی‌های ریاست جمهوری، سال چهارم، شماره ششم، زمستان.

فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال نهم، شماره ۳۶، تابستان ۱۳۹۶

ونت، الکساندر (۱۳۸۴). *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

هالیس، مارتین و اسمیت، استیو (۱۳۸۵). «نظام بین‌المللی»، در اندرو لینک لیتز، *صلح لیبرالی*، علیرضا طیب. تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی.

هتته، جورن (۱۳۸۴). «اقتصاد سیاسی بین‌الملل گذار»، در رابرت کاکس و دیگران. *اقتصاد سیاسی بین‌الملل و جهانی شدن*، ترجمه حسین پوراحمدی، تهران: نشر قومس.

هویف، تد (۱۳۸۶). «نوید مکتب برسازی برای روابط بین‌الملل»، در اندرو لینکلیر، *نوواقع‌گرایی*، *نظریه انتقادی و مکتب برسازی*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی.

(ب) منابع انگلیسی

Fukuyama, Francis (2006). "The Clash of Cultures and American Hegemony", In www.the.american-interest.com

Nye, Joseph (1997). *Understanding International Conflicts*. New York: Wesley Longman.

Waltz, Kenneth (1979). *Theory of International Politics*. New York: Addison Worley.